

شورترین دختر مدرسه

سیده ربابه میرغیائی



نام کتاب: شورترین دختر مدرسه دوباره بازمی‌گردد
 نویسنده: انید بلایتون
 مترجم: آتوسا گلکار
 ناشر: واحد کودک و نوجوان نشر ثالث (کتاب‌های سارا) ۱۳۸۶
 شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه
 بها: ۲۲۰۰ تومان

- «من دوست دارم مدرسه وجود نداشته باشد و هر کسی که به دنیا می‌آید با خود دیپلم، فوق دیپلم، لیسانس و فوق لیسانس بیاورد و هم بلد باشد بخواند و هم بلد باشد بنویسد.»
- «من دوست دارم مدرسه‌ام ۳۶۵ روز هر سال تعطیل باشد.»
- «یکی دیگر از آرزوهای من این است که مدرسه نابود شود، ولی نمی‌دانم چرا با این که از مدرسه بدم می‌آید درسم خوب است و هر سال معدلیم بیست می‌شود. من هیچ‌وقت موقع املا درس نمی‌خوانم، ولی نمی‌دانم چرا از شانس بد اکثراً نمره‌ی من بیست می‌شود؟»
- «خدایا من مدرسه را دوست دارم، ولی نه توی هفته‌ای که صبحی هستیم و من دوست دارم دو تا شغل داشته باشم؛ مدیر یا ناظم مدرسه باشم و نمره‌ی بچه‌ها را صفر بدهم تا گریه کنند.»
- «آرزو دارم ۴۸ روز مدرسه تعطیل شود و معلم‌مان هیچ‌وقت مشق ندهد.»

آرزوهای آرمان، فائزه، ابوالفضل، فاطمه و مائده مُشت نمونه‌ی خروار آرزوهای دانش‌آموزان ایرانی است که وقت صحبت درباره‌ی خواسته‌ها و نیازهای خود هرگز از «مدرسه» غافل نمی‌شوند و حتماً از خانه‌ی دوم‌شان یاد می‌کنند منتها بیش‌تر با نفرت و لعنت. بعد آدم می‌ماند این حرفِ افلاطون را کجای دلش بگذارد که می‌گوید: «کافی است ابتدا به کودکان پیام‌وزیم از زندگی خود لذت ببرند.»

درباره‌ی نظام آموزش و پرورش در ایران حرفِ موافق و مخالف زیاد است و نتیجه‌ی خوب، کم. من هم نمی‌خواهم درباره‌ی این موضوع حرف بزنم که چرا و چگونه آموزش و پرورش در شکل‌گیری فرهنگ جمعی و شخصیت فردی اثر می‌گذارد و یا بپرسم چرا باید بهترین اوقات زندگی کودکان و نوجوانان با کم‌ترین شوق و ذوق در مدرسه بگذرد؟ و حتی به یادتان نمی‌آورم که آموزش و پرورش (در کنار خانواده، اقتصاد، حکومت و دین) یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی است و اصلی‌ترین کارکردهای آن چیزی نیست مگر آموختن، تحقق فرایند اجتماعی شدن و توسعه‌ی شناخت.

می‌پرسید پس حرف حساب من چیست؟ حساب نه، من می‌خواهم درباره‌ی یک کتاب حرف بزنم. دوباره می‌پرسید چرا کتاب؟ برای این که «ادبیات جدا از آن که نیاز ما را به تداوم بخشیدن به زبان و فرهنگ برآورده می‌کند، کارکردی بس مهم‌تر در پیشرفت انسان دارد و آن این که در اغلب موارد بی‌آن که تعمدی در کار باشد، به ما یادآوری می‌کند که این دنیا، دنیای بدی است... و نیز به یاد ما می‌آورد که می‌توان دنیا را بهبود بخشید و آن را به دنیایی که تخیل ما و زبان ما می‌تواند بسازد، شبیه‌تر کرد.»^۱ من می‌خواهم با مرور و تفسیر رُمان «شروترترین دختر مدرسه دوباره بازمی‌گردد» یادتان بیاورم «هنوز می‌شود تلاش کرد تا این جهان هرچه‌بیش‌تر شبیه دنیایی شود که دوست داریم در آن زندگی کنیم.»^۲ چراکه «برای شعله‌ورتر کردن آتش ناخشنودی از هستی، هیچ چیز کارا تر از مطالعه‌ی ادبیات خوب نیست.»^۳

«شروترترین دختر مدرسه دوباره بازمی‌گردد» نوشته‌ی «انید ماری بلایتون»^۴ با ترجمه‌ی «آتوسا گلکار» از سوی واحد کودک و نوجوان نشر ثالث^۵ منتشر شده است. نویسنده‌ی این کتاب یکی از معروف‌ترین نویسندگانی است که از موفق‌ترین قصه‌گوهای کودک در قرن ۲۱ است که مجموعه‌های متفاوتی را براساس شخصیت‌های داستانی ثابت برای گروه‌های سنی مختلف خلق کرده است. بلایتون در ۲۸ نوامبر ۱۸۹۷ در انگلستان به دنیا آمد و در ۱۱ اگوست ۱۹۶۸، درحالی که به بیماری آلزایمر مبتلا شده بود در خانه‌ی سالمندان درگذشت. او به دو نام «انید بلایتون» و «ماری پولاک» نزدیک به ۸۰۰ کتاب در ۴۰ سال نوشته است؛ یعنی به‌طور متوسط ۱۶ کتاب در هر سال. آثار او در نقاط مختلف جهان محبوب است و بیش‌تر از ۶۰۰ میلیون نسخه از آن‌ها فروخته شده و به ۹۰ زبان ترجمه شده است.

بلایتون در سال ۲۰۰۸ جایزه‌ی کتاب کوستا^۶ را به‌عنوان «دوست‌داشتنی‌ترین» نویسنده پس از «رولد دال» و «جی. کی. رولینگ» دریافت کرد. هم‌چنین، در فهرستی که از سوی سایت «آمازون» (بزرگ‌ترین فروش‌گاه آن‌لاین جهان) درباره‌ی ۱۰ نویسنده‌ی محبوب ادبی منتشر شده است نام بلایتون در کنار «جی. کی. رولینگ»، «استفانی مویه»، «جولیا دونالدسون»، «تری پراچت»، «جیمی اولیور»، «دن براون»، «انید بلایتون»، «برنارد کورنول»، «الکساندر مک‌کال اسمیت» و «ویلیام شکسپیر» دیده می‌شود.

با این حال، آثار او از سوی منتقدهای ادبی نکوهش هم شده است. آن‌ها رُمان‌های بلایتون را به «سم پنهان» تشبیه کرده بودند و کتاب‌هایش برای مدت زمانی طولانی از سوی قدرتهای محلی ممنوع شده بود. می‌پرسید چرا؟ بلایتون به‌خاطر استفاده از واژه‌ی «لولو» برای افراد خارجی به نژادپرستی و به‌خاطر نمایش زنان مطیع که از فعالیت‌های خانگی لذت می‌برند به تبعیض جنسیتی متهم شده بود. علاوه‌براین، به مدت ۳ دهه هم آثار او از سوی رئیس بخش مدرسه‌ی شبکه‌ی خبری بی‌بی‌سی ممنوع بود برای این که «جین ساتکلیف» معتقد بود کتاب‌های انید بلایتون ارزش ادبی ندارند!

«شروترترین دختر مدرسه»^۷ یکی از مجموعه‌های پُرماجرایی بلایتون است که اولین جلد آن در سال ۱۹۴۰ میلادی منتشر شد و به‌خاطر موضوع جذابی که دارد هنوز پرمخاطب است. برای همین است که «جف نورتن» صاحب‌امتیاز آثار بلایتون از «داستان‌سرایی بی‌زمان» به‌عنوان ویژگی خاص او یاد می‌کند.^۸





«الیزابت آلن» شخصیت اصلی داستان‌های انید بلایتون در مجموعه‌ی «شروترترین دختر مدرسه» است؛

«دختری زیبا با چشم‌های آبی خندان و موهای فرفری قهوه‌ای پررنگ که در تمام زندگی خود هر کاری که دلش می‌خواست انجام داده بود. شش معلم سرخانه آمدند و رفتند، ولی هیچ‌کدام نتوانستند او را حرف‌گوش کن و خوش‌رفتار بار بیاورند. همه‌ی آن‌ها می‌گفتند: «تو می‌توانی یک دختر کوچولوی خوب باشی، ولی فقط به فکر این هستی که به جلد شیطان فرو روی و از این بابت خوش‌حال و مغرور باشی.»^۹

«به‌نظر خانم اسکات - آخرین معلم سرخانه‌ی الیزابت - مشکل این‌جا بود که همه بیش از حد الیزابت را دوست داشتند. او زیبا و همیشه شاد و ثروتمند بود و بنابراین لوس شده بود. همه از نگاه‌ها، از لبخند و از لباس‌های قشنگ او خوش‌شان می‌آمد برای همین به جای این‌که با او مثل یک بچه‌ی معمولی رفتار کنند، مرتب دست‌نوازش به سر و گوشش می‌کشیدند و لوسش می‌کردند. اما داشتن یک صورت زیبا و یک لبخند قشنگ که کافی نیست. الیزابت باید قلب مهربانی هم داشته باشد.»^{۱۰}

و به‌همین دلیل والدین الیزابت تصمیم می‌گیرند او را به مدرسه بفرستند. وقتی‌که الیزابت می‌فهمد باید به مدرسه‌ی شبانه‌روزی برود بسیار عصبانی می‌شود، ولی با ترفندهای سابق خود موفق نمی‌شود نظر پدر و مادرش را تغییر بدهد. الیزابت به مدرسه فرستاده می‌شود و در آن‌جا، برای بازگشت به خانه هر حقه‌ای سوار می‌کند؛ از بی‌ادبی تا تخلف از قوانین. الیزابت می‌خواهد کاری کند تا او را اخراج کنند غافل از این‌که «مدرسه‌ی وایتلیف تا به حال کسی را اخراج نکرده است.»^{۱۱}

جداى شخصیت دوست‌داشتنی الیزابت، جالب‌ترین و جذاب‌ترین عنصر داستانی در رمان «شروترترین دختر مدرسه دوباره بازمی‌گردد» مکان وقوع داستان است؛ مدرسه‌ی وایتلیف.^{۱۲}

«وایتلیف» یک مدرسه‌ی شبانه‌روزی است در دهکده‌ای دور که برای

رسیدن به آن باید سوار قطار شد و... نه، اشتباه نکنید! در رمان انید بلایتون از سکوی نه و سه‌چهارم و تخیلات جادویی جی.کی. رولینگ خبری نیست. درست است که در جهان واقعی چنین مدرسه‌ای وجود ندارد، اما وایتلیف به مدرسه‌ی علوم و فنون جادوگری «هاگوارتز» هم شباهتی ندارد؛ در وایتلیف کسی ردا نمی‌پوشد و کلاه نوک‌تیز ندارد. از طلسم و نظریه‌های جادو خبری نیست و به‌جای مبانی معجون‌های سحرآمیز از علوم دیگری صحبت می‌شود که برای بهتر زندگی کردن در دنیای واقعی به آن‌ها نیاز است.

«وایتلیف مدرسه‌ی خیلی بزرگی نیست، اما شاد و خوب است. پسرها هم با ما درس می‌خوانند. ما با آن‌ها کریکت و تنیس‌بازی می‌کنیم. البته تیم مخصوص دختران هم داریم و...»^{۱۳}

بلایتون پیش از شروع نویسندگی، برای مدت پنج سال آموزگار بود. او از نیازها/ایده‌آل‌های کودکان و نوجوانان در مدرسه باخبر است و می‌داند باید مدرسه‌ای امن و آرام را خلق کند تا بچه‌ها بتوانند در آن‌جا بازی و زندگی کنند. در جلد اول از مجموعه‌ی «شروترترین دختر مدرسه» الیزابت به وایتلیف وارد می‌شود و جهان جدیدی را ورای زندگی عادی خود کشف می‌کند و مشارکت و دریافت به همراه دیگران را می‌آموزد؛

«الیزابت به‌زودی دریافت که در وایتلیف بچه‌ها می‌توانند کارهای جالب زیادی انجام دهند. یک‌روز در میان می‌توانستند دو نفری به دهکده بروند و شیرینی، اسباب‌بازی، کتاب و هر چه لازم داشتند بخرند. هفته‌ای یک‌بار هم اجازه داشتند به سینما بروند و البته باید خودشان پول سینما را می‌دادند.»^{۱۴} آن‌ها «هر روز می‌توانستند اسب‌سواری کنند. دو روز در هفته هم بعدازظهر معلم موسیقی برای بچه‌های علاقه‌مند به موسیقی کنسرتی ترتیب می‌داد. یک‌شب دیگر مهمانی کوچکی برپا می‌شد... تعجبی نداشت که همه‌ی بچه‌ها در وایتلیف راضی و خوش‌حال بودند. به‌نظر می‌رسید که همیشه یک چیز خوش‌آیند در انتظار آن‌هاست و کار جالبی هست که انجام دهند.»^{۱۵}

در وایتلیف یک زندگی اجتماعی در کنار فرایند تحصیل و آموزش درس‌های مختلف جریان دارد. فعالیت ذهنی با فعالیت عملی همراه است. باغبانی و گل‌کاری، نگهداری از حیوانات، تمرین موسیقی، ورزش و... از برنامه‌های ثابت



این مدرسه است. آیا می‌توان نمونه‌ی مشابه وایتلیف را در دنیای واقعی پیدا کرد؟ به نظر من، آن‌چه در وایتلیف رخ می‌دهد به کولونی ماکارنکو در «داستان پداگوژیکی» شباهت دارد. «داستان پداگوژیکی» روایت تلاش‌های یک آموزگار جوان برای تربیت کودکان بی‌سرپرست جنگ‌زده است که همگی شخصیت‌هایی واقعی هستند. با این تفاوت که در داستان پداگوژیکی بیش‌تر بر رابطه‌ی مربی و شاگرد تأکید می‌شود، ولی در وایتلیف دانش‌آموزان آزاد هستند و بزرگسالان در جریان امور دخالتی ندارند مگر در موقعیت‌های خاص. آن‌ها عناصری را که در فرایند تربیت سهیم هستند در یک مجموعه گردآوری کرده‌اند تا کودکان نوجوانان در کنار هم دیگر سبک‌های متنوع زندگی را تجربه کنند و شیوه‌های مختلف برخورد با دیگران را یاد بگیرند. چراکه «فقط یک علم را باید به کودکان آموخت: علم به وظایف انسانی.»^{۱۶} در این مجموعه است که نویسنده الیزابت را به دیدار دختری دل‌شکسته می‌برد تا دخترک سرکش و خشنِ بلایتون بتواند از قلبِ طلایی‌اش رونمایی کند.

«جون تاونسند» دختری کک‌مکی با موهای قرمز است که هر ترم با روحیه‌ی بدی به مدرسه می‌آید و تمام مدت نگران این است که پدر و مادرش دیگر او را دوست نداشته باشند و او را نخواهند. او هیچ دوستی ندارد. در واقع، او می‌ترسد با کسی دوست شود بعد آن دوست بخواهد در تعطیلات نزد او برود، چون می‌داند که مادرش چنین چیزی را نخواهد پذیرفت.^{۱۷} در وایتلیف «همه به رفتار بی‌سروصدای او عادت کرده بودند و چندان توجهی به او نداشتند اسم او را موش گذاشته بودند و همیشه می‌پرسیدند که پنی‌هایش را کجا مخفی می‌کند.»^{۱۸}

اما چرا نویسنده این شخصیت ترسو و ضعیف را به داستان وارد می‌کند؟ بلایتون می‌خواهد این نکته را ثابت کند که «هر روح شکل مخصوص به خود دارد که طبق آن نیازمند هدایت و رهبری است فقط در صورتی می‌توان کودکی را خوب تربیت کرد که به وضع روحی او کاملاً آشنا بود.»^{۱۹} نویسنده الیزابت را به سراغ جون می‌فرستد، آن‌ها با هم دوست می‌شوند و لذت محبت کردن و مورد محبت واقع شدن را تجربه می‌کنند و با قرار گرفتن در یک رابطه‌ی متقابل، نخستین مهارت‌های ارتباطی و اجتماعی را می‌آموزند. با تداوم جریان مستمر معنی‌سازی شخص برای خود و دیگری، در جلد دوم از کتاب بلایتون - یعنی زمان «شروع‌ترین دختر مدرسه بازمی‌گردد» - جون را می‌بینیم که به یک دختر بالغ با درک عالی و اعتمادبه‌نفس خوب مبدل شده است و می‌تواند آرام دل دوستان خود باشد.

زمان «شروع‌ترین دختر مدرسه دوباره بازمی‌گردد» با تمام شدن تعطیلات طولانی تابستان و نزدیک شدن زمان بازگشت به مدرسه‌ی وایتلیف آغاز می‌شود. این داستان ادامه‌ی ماجراهای «الیزابت آلن» است با این تفاوت که او دیگر فکر نمی‌کند باید شروع‌ترین دختر مدرسه باشد. البته بهترین دختر هم نخواهد بود چون خیلی زود از کوره درمی‌رود، و باز هم در درسهایی خواهد داشت، ولی....

نویسنده در ابتدا با مرور ماجراهای کتاب اول، توضیح درباره‌ی مدرسه‌ی وایتلیف و معرفی شخصیت‌های اصلی داستان مانند جون، نورا، ویلیام و ریتا، ریچارد با جان‌تری و... پیش‌آگهی کافی را به مخاطب می‌دهد تا در جهان داستانی وایتلیف سرگردان نماند و این‌گونه صحنه آماده می‌شود تا خواننده ماجراهای بعدی کتاب را هم پی‌گیری کند.

بلایتون به کمک راوی دانای کل داستان مدرسه‌ی وایتلیف را تعریف می‌کند. او مانند شخصیت‌های اصلی زبان ساده‌ای دارد و در هر فصل از ماجرای تازه‌ای پرده برمی‌دارد. لحن خوب متن با قدرت شگفت‌داستان‌سرایي نویسنده باعث می‌شود «شروع‌ترین دختر مدرسه...» از همان آغاز یک زمان جذاب به نظر برسد. البته، فراموش نکنیم که بلایتون پیش از نویسندگی، سابقه‌ی آموزگاری هم داشته و در این داستان علاوه بر «نقل رسته‌ای از حوادث» که مخاطب را سرگرم می‌کند، تلاش کرده است تا خواننده را از موقعیت‌های دشوار زندگی عبور دهد و او را به جایی برساند که دریابد خوش‌بختی و خوش‌حالی بلدی می‌خواهد و نه ثروت، و نه زیبایی، و نه قدرت و....

شاید شما هم این تجربه را داشته باشید و افرادی را بشناسید که نمی‌توانند مسائل مختلف زندگی را به‌خوبی درک کنند و متناسب با آن واکنش نشان دهند و این ناتوانی باعث شده است تا در برابر یک مشکل ساده‌ی روزمره هم



آسیب‌پذیر باشند. بلایتون نیز با توجه به این افراد و دقت در ریشه‌ی چنین مشکلاتی، در داستان‌هایش کار خیری کرده است و یک‌جور برنامه‌ی آموزشی نامحسوس را نیز در زمان خود طرح کرده است تا به خواننده کمک کند زندگی بهتر را بشناسد. بلایتون با این تمهید علاوه‌بر رستگاری قهرمان زمان در مقابله با موقعیت‌های پُراسترس و کشمکش‌های زندگی، دستِ مخاطب را هم می‌گیرد و به او یاد می‌دهد که چگونه با شناخت هر چه بهتر خود و کنترل هیجان‌های درونی می‌تواند مسائل و مشکلات مختلف را حل کند، مانند «الیزابت آن». نویسنده فرایند تحول شخصیتی الیزابت را به خواننده نشان می‌دهد که به کمک این دو راهبرد توانایی‌های روانی و اجتماعی‌اش افزایش می‌یابد و تغییر غیرمنتظره‌ای در او رخ می‌دهد؛ سرورترین دختر مدرسه مسئولیت‌های مربوط به نقش اجتماعی خود را می‌پذیرد و به تدریج یاد می‌گیرد که چگونه رفتار بهتری داشته باشد.

البته، نویسنده می‌داند یادگیری یک فرایند مستمر است و «آموزش و پرورش طبیعی باید شخص را برای کلیه موقعیت‌های انسانی آماده کند.»^{۲۰} برای هم‌پن دو دانش‌آموز جدید را به وایتلیف وارد می‌کند تا شخصیت‌های قبلی داستان (به‌خصوص الیزابت) با هیجان‌های تازه‌تری روبه‌رو شوند و مهارت‌های اجتماعی آن‌ها را در ارتباط با دیگران محک می‌زند؛

«و نفر از شاگردان جدید، آرامش کلاس را برهم زدند. وقتی رابرت مستقر شد، بقیه‌ی دخترها و پسرها به این نتیجه رسیدند که او بدجنس و مودی است. آن‌ها هم چنین متوجه شدند که کاتلین پیترز سفید و کک مکی آن قدر عصبی و اهل دعوا است که نمی‌توان با او کنار آمد.»^{۲۱}

نویسنده «رابرت جونز» و «کاتلین پیترز» را به داستان می‌آورد و خواننده را با آن‌ها آشنا می‌کند و دیدارهای مکرر ترتیب می‌دهد و بهانه می‌سازد برای ماجراهایی جدید. داستان گسترش پیدا می‌کند و مخاطب درگیر می‌شود و الیزابت باید کاری کند؛

الیزابت گفت: «...ولی من رابرت و کاتلین را نمی‌توانم تحمل کنم. می‌دانی جون، من فکر می‌کنم رابرت بی‌رحم و سنگ‌دل است.»

جون پرسید: «چرا این طوری فکر می‌کنی؟ با تو بدرفتاری کرده؟»

الیزابت جواب داد: «نه، با من نه. ولی دیروز من صدای جیغی شنیدم و دیدم که ژانت کوچولو با گریه از دست او فرار کرد. من او را صدا کردم تا ببینم چه شده اما چیزی به من نگفت. من فکر می‌کنم رابرت او را نیشگون گرفته یا کاری از این قبیل کرده است.»^{۲۲}

«رابرت یک زورگوی قلدر است. او همیشه دنبال کوچک‌ترها می‌کند، آن‌ها را می‌ترساند و به آن‌ها سیخونک می‌زند.»^{۲۳} و الیزابت نمی‌تواند بی‌تفاوت و ساکت بماند. حالا در ذهن عدالت‌مدار او مسئله‌ای به‌وجود آمده است به نام «رابرت». آن‌چه بلایتون در این فصل از داستان به شکل مشکل یا دشواری در وایتلیف طرح می‌کند موردی است که در زندگی واقعی هم تجربه می‌شود، تجربه‌ای سخت. او چهره‌ای واقعی و منطقی از زندگی را ارائه می‌کند تا به شخصیت داستانی (و مخاطب) بیاموزد که هنر زندگی در توانایی مقابله با مسائل و حل کردن یا کنار آمدن با مشکلات است و این فرصت را در اختیار الیزابت (و مخاطب) قرار می‌دهد تا از نظر روانی و اجتماعی رشد کند.

در ابتدا الیزابت فاقد توانایی لازم برای برخورد درست با مسئله‌ی رابرت است؛ از ناراحتی‌ها و اشتباه‌های رابرت خوش‌حال می‌شود، از ضعف او در درس‌های مدرسه لذت می‌برد، و تلاش می‌کند تا در بازی‌های گروهی به رابرت ضربه بزند. سپس، نورا - یکی از شخصیت‌های فهیم داستان که در وایتلیف مبصر است - به الیزابت هشدار می‌دهد که نباید رابرت را با خودش دشمن کند و برای او توضیح می‌دهد که رابرت تمام این کارها را برای عصبانی کردن الیزابت انجام می‌دهد و اگر به او بی‌اعتنایی کند و در پی تلافی نباشد به‌زودی از این کار خسته می‌شود. اما، الیزابت می‌گوید که رابرت موجود نفرت‌انگیزی است. نورا هم به او یادآوری می‌کند که نباید چنین حرفی را درباره‌ی کسی گفت مگر وقتی که دلیل محکمی وجود داشته باشد. حتی اگر هم دلیل محکمی وجود داشته باشد الیزابت باید شکایت خود را در جلسه‌ی مدرسه مطرح کند.

«مهم‌ترین حادثه‌ی هر هفته تشکیل جلسه‌ی مدرسه بود. همه‌ی شاگردان و مسئولانی که مایل بودند در این جلسه شرکت می‌کردند. هر دو مدیر یعنی خانم بل و خانم بست همیشه حاضر بودند، آقای جونز هم اغلب می‌آمد. اما آن‌ها

پشت سر همه می‌نشستند و هیچ دخالتی نمی‌کردند مگر این که خود بچه‌ها از آن‌ها کمک می‌خواستند.»^{۳۴}

«این جلسه‌ها در واقع نوعی پارلمان مدرسه‌ای بود و در آن خود بچه‌ها مقررات را تعیین و به شکایات رسیدگی می‌کردند. قضاوت و مجازات رفتارهای بد هم برعهده‌ی خودشان بود.»^{۳۵}

بالاخره، الیزابت مچ رابرت را می‌گیرد؛

«او پسر بچه‌ای را دید که روی تابی نشسته است. پسر بچه حدوداً نه ساله بود. رابرت داشت او را تاب می‌داد و خدایا چه قدر هم محکم تاب می‌داد! پسرک که نامش پیتر بود، فریاد می‌زد: «حالم بد شده! دارم می‌افتم. رابرت، بگذار پایین بیایم! دیگر تابم نده!» ولی رابرت هیچ توجهی به فریادهای او نداشت و...»^{۳۶}

و شکایت خود را در جلسه‌ی مدرسه طرح می‌کند، ولی نمی‌تواند خوددار باشد و برافروخته نشود. برعکس، رابرت خون سرد است؛ انگار نه انگار. خواننده منتظر است تا بداند چه پیش خواهد آمد؟ الیزابت برای اثباتِ صحتِ ادعای خود به شهادتِ پیتر کوچولو نیاز دارد، اما زمانی که هیئت منصفه‌ی جلسه از او می‌خواهند ماجرا را توضیح دهد، پیتر ترسیدنِ خود را انکار می‌کند و می‌گوید از خوش‌حالی بود که فریاد می‌زد. الیزابت نمی‌تواند ثابت کند که رابرت او را مجبور کرده است این‌طور حرف بزند و نتیجه‌ی جلسه به ضررِ ضرورت‌ترین دختر مدرسه تمام می‌شود.

البته ماجرای الیزابت و رابرت در این‌جا ختم نمی‌شود و با ادامه‌ی داستان، دردسرهای بیش‌تری رخ می‌دهد؛ از پیدا شدن موش‌های جنی در کشوی میز خانم معلم تا گم‌شدن کتاب‌های درسی الیزابت. تا این‌که دست‌آخر الیزابت می‌تواند در یکی از جلسه‌های مهم مدرسه ثابت کند که رابرت بچه‌های کوچک‌تر را اذیت می‌کند. نویسنده الیزابت را در شرایط ویژه‌ای قرار می‌دهد تا فرآیند حل مسئله را یاد بگیرد. حالا او می‌تواند مشکل خود را تعریف کرده و پس از شناسایی راه‌حل‌های مختلف، تصمیم‌گیری کند.

بلایتون به خواننده می‌آموزد که او چگونه می‌تواند با کنترل هیجان‌های خود و برقراری ارتباط مؤثر مسئله‌های مختلف زندگی‌اش را حل کند. شخصیت‌های داستانی او می‌توانند نظرهای خود را بیان کرده و درباره‌ی نیازهایشان صحبت کنند و به‌هنگام نیاز هم از دیگران کمک و راهنمایی می‌خواهند. مهارت تقاضای کمک و راهنمایی گرفتن از دیگران در مواقع ضروری از عوامل مهم یک رابطه‌ی سالم است. این هم‌آن مهارتی است که در جلسه‌ی قضاوت درباره‌ی رابرت به کمک هیئت منصفه می‌آید.

در جلسه‌ی مدرسه، زمانی که ریتا و ویلیام قادر به تصمیم‌گیری درباره‌ی رابرت نیستند، از مدیرهای مدرسه درخواست می‌شود تا به آن‌ها کمک کنند. مدیرهای مدرسه پرونده‌های سابق را مرور می‌کنند و براساس مورد مشابهی که قبل‌تر در وایتلیف وجود داشت با رابرت برخورد می‌کنند. آن‌ها به او فرصت می‌دهند تا درباره‌ی خودش صحبت کند. رابرت می‌گوید که دو برادر دارد؛ یکی چهار سال از او کوچک‌تر است و دیگری پنج‌سال. رابرت به آن‌ها علاقه‌ای ندارد. برای این‌که از وقتی آن‌ها به دنیا آمدند دیگر هیچ‌کس نیم‌نگاهی هم به او نمی‌کند؛

«می‌دانستم علت این بی‌توجهی دو برادر کوچک‌ترم یعنی جیمز و جان هستند. وقتی حالم بهتر شد از بچه‌های کوچک متنفر بودم و دوست داشتم آن‌ها را اذیت کنم. من در فکرم وانمود می‌کردم که آن‌ها جیمز و جان هستند. من نمی‌توانستم با خود آن‌ها کاری بکنم چون کسی به من اجازه نمی‌داد. این‌طور شد که من به مردم‌آزای عادت کردم.»^{۳۷}

رابرت صادقانه مشکل خود را بیان می‌کند. بچه‌های حاضر در جلسه هم با دقت به حرف‌های او گوش می‌کنند. رابرت نیز مانند بیش‌تر کودکان و نوجوانان (و بزرگ‌ترها) دوست دارد مورد توجه باشد و برای اوقاتِ خوشی و نگرانی زندگی‌اش شریک داشته باشد. نیاز رابرت برای بچه‌های مدرسه‌ی وایتلیف ملموس است. آن‌ها این احساس را به رابرت منتقل می‌کنند که او را می‌فهمند و انرژی حاصل از این هم‌دلی‌ست که معجزه می‌کند. انسان در هر مرحله‌ای از عمر برای عبور از سختی‌های زندگی به حمایت‌های اجتماعی نیاز دارد و هم‌دلی یکی از مهم‌ترین حمایت‌های اجتماعی است که به فرد برای پذیرش خود و برقراری ارتباط بهتر کمک می‌کند.



رابرت با ناراحتی گفت: «وقتی پنج سالم شد، همه مرا مردم‌آزار می‌نامیدند. من هم قبول کردم که هستم و نمی‌توانم جلوی آن را بگیرم!»

خانم پست گفت: «خوب، تو می‌توانی جلوی آن را بگیری، خواهی دید. رابرت، وقتی می‌فهمی که چطور یک عادت بد به وجود می‌آید و رشد می‌کند، آن وقت می‌توانی جلوی آن را بگیری. حالا که ما فهمیدیم چطور تو به آزار دادن کوچک‌ترها عادت کردی، مطمئناً دیگر کسی تو را مقصر نمی‌داند. تو واقعاً «مردم‌آزار» نیستی، تو یک پسر معمولی هستی که به خاطر حسادت به برادران کوچکت به این خصوصیت عادت کرده‌ای. هر زمان که اراده کنی، می‌توانی خودت را تغییر دهی و آن چه که واقعاً هستی، بشوی.»

بلیندا گفت: «من هم به یاد می‌آورم که چقدر به خواهر کوچک‌ترم حسادت می‌کردم. من احساس رابرت را درک می‌کنم.»

کنت گفت: «من هم درک می‌کنم. احساس وحشتناکی است.»

خانم بل گفت: «این یک احساس طبیعی است. بیش‌تر ما این احساس را از خود دور می‌کنیم ولی بعضی‌ها نمی‌توانند. رابرت هم نتوانست ولی حالا که فهمید چطور این حس به وجود می‌آید، خواهد توانست از شر آن خلاص شود.»

رابرت حس می‌کرد که ناگهان یک نقطه‌ی روشن در ذهن تاریکش پیدا شده است. او گفت: «چرا همین‌طور است. من واقعاً مردم‌آزار نیستم. من دوست دارم که با مردم دیگر و همچنین حیوانات مهربان باشم. نمی‌دانم چرا برعکس شده، ولی حالا که همه‌چیز را می‌دانم راحت‌تر می‌توانم عوض بشوم. من قبلاً احساس دیگری داشتم. خیلی متأسفم که در این سال‌ها اینقدر وحشیانه با کوچک‌ترها رفتار می‌کردم، ولی فکر نمی‌کنم دیگر کسی به من اعتماد کند. هیچ‌کس به من کمک نخواهد کرد!»

ریتا با مهربانی گفت: «چرا، ما به تو کمک می‌کنیم، رابرت. بهترین ویژگی مدرسه‌ی وایتلیف این است که همه می‌خواهند به یکدیگر کمک کنند.»^{۲۸}
آن‌چه در جلسه‌ی مدرسه‌ی وایتلیف درباره‌ی رابرت اتفاق می‌افتد سخن «گوته» را تداعی می‌کند که می‌گوید: «وقتی ما انسان‌ها را فقط آن‌طوری که هستند می‌پذیریم با این کار آن‌ها را بدتر می‌کنیم، ولی وقتی با آن‌ها به‌گونه‌ای رفتار می‌کنیم که گویی همان‌طوری هستند که باید باشند، در این صورت آن‌ها را تا جایی می‌رسانیم که باید برسند.»

رابرت جونز بدجنس و موذی هم در داستان بلایتون (مانند الیزابت و جون) عاقبت به خیر می‌شود، اما او فقط اعتراف کرد که بچه‌های کوچک‌تر را اذیت کرده و نمی‌داند چه کسی موش‌های جنی را به داخل کلاس آورده یا روی تکلیف‌های درسی او جوهر ریخته است و.... پس باقی درس‌هایی که برای الیزابت و دوستان او به وجود می‌آمد کار چه کسی بود؟

در این‌جا بهتر است به سراغ «کاتلین پیترز» برویم؛ دانش‌آموز تازه‌واردی که عصبی بود و اهل دعوا و با کسی کنار نمی‌آمد؛

«کاتلین پیترز صورتی رنگ‌پریده، بی‌نمک و کک‌مکی داشت. موهایش به نظر چرب می‌آمد و عبوس بودش احساس نامطلوبی به همه می‌داد. هیچ‌کس روزهای نخست از او خوشش نمی‌آمد.»^{۲۹} الیزابت هم. الیزابت می‌گفت: «کاتلین دومین نفری است که از او خوشم نمی‌آید. او اهل دعوا کردن است و همیشه فکر می‌کند ما پشت سرش حرف می‌زنیم در حالی که ما بیشتر مواقع اصلاً او را به حساب نمی‌آوریم.»^{۳۰}

«کاتلین جداً هم آدم مزاحمی بود. او همیشه دوست داشت از چیزی یا کسی شکایت می‌کرد و تمام دو شیلینگ خود را شیرینی می‌خرید و با هیچ‌کس هم تقسیم نمی‌کرد.»^{۳۱} «کاتلین نه تنها کسل‌کننده و نق‌نقو بود و همیشه می‌خواست با دیگران بحث کند و همه را متهم می‌کرد که پشت سرش مزخرف می‌گویند، بلکه همیشه با مدیران و سرپرستان هم درگیر بود. اگر کسی اشتباهش را به او گوشزد می‌کرد، او وارد بحث می‌شد، و سعی می‌کرد همه را قانع کند که کارش درست بوده است.»^{۳۲} «این دختر همیشه ناراحت و بدبخت به نظر می‌رسید که البته چندان هم عجیب نبود چون به‌طور دائم مشغول بحث کردن و مجادله با کسی دیده می‌شد.»^{۳۳}

بعد از نخستین تصویرها/توصیف‌هایی که بلایتون درباره‌ی کاتلین به خواننده نشان می‌دهد لحظه‌ای فرا می‌رسد که نویسنده بهانه‌ی کافی برای کینه‌توزی را در اختیار او می‌گذارد تا خواننده دوباره بخواند بداند بعد چه خواهد شد؟ جنی با تقلید صدا و حرکات‌های معلم فرانسه‌شان بچه‌های کلاس را سرگرم و آن‌ها را از خنده به حالت ضعف درمی‌آورد. او ادای صدای نالان کاتلین را هم (که از سوی معلم بازخواست شده است) عالی درمی‌آورد و با لهجۀ معلم فرانسه می‌گوید: «آه، کاتلین. من از کک‌مک‌های تو خوشم نمی‌آید، همین‌طور از موهای چرب و چیلی‌ات، از کارها و رفتارت هم ناراضی‌ام.» اما



انید بلایتون

ناگهان الیزابت متوجه می‌شود که کاتلین در کلاس حضور دارد و تمام این نمایش را دیده است. کاتلین حرفی نمی‌زند، اما خشم‌گین می‌نشیند و بعد تلاش می‌کند تا با به دردسر انداختن جنی و الیزابت انتقام بگیرد. منتها هیچ‌کس متوجه نمی‌شود که مشکلات تازه‌ی مدرسه‌ی وایتلیف از کجا آب می‌خورد و تقصیر می‌افتد گردن رابرت و او مجازات می‌شود. کاتلین از این موضوع ناراحت است و احساس گناه می‌کند. او برای جون اعتراف می‌کند چه اتفاقی افتاده است و بعد تصمیم می‌گیرد از مدرسه فرار کند. با این‌که تا قبل از اعتراف کاتلین دخترها از او عصبانی بودند، اما وقتی که دلیل رفتار او مشخص می‌شود آن‌ها سعی می‌کنند راه دیگری را پیش پای او بگذارند و... نویسنده در این‌جا با داستان‌سرای بی به نقش افکار در شکل‌گیری احساس اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که چه‌گونه افکار مثبت و منفی و احساس‌های خوش‌آیند و ناخوش‌آیند بر سرنوشت تأثیر می‌گذارند.

«شروترترین دختر مدرسه دوباره بازمی‌گردد» کتابی است که در آن نویسنده تلاش برای توسعه‌ی روابط بین‌فردی را ستایش می‌کند و برقراری ارتباط‌های خوب اجتماعی را مهم‌ترین روش برای تحقق سلامتی و شادی در زندگی می‌داند؛ رابرت و کاتلین زمانی به آرامش رسیدند که توانستند با بچه‌های مدرسه‌ی وایتلیف رابطه‌ای گرم و صمیمی برقرار کنند. این اتفاق پیش‌تر برای الیزابت و جون هم افتاده بود. آن‌ها پس از همراهی و هم‌کاری با دیگران بود که به امنیت، آرامش، اهمیت و احترام در بین دانش‌آموزان وایتلیف دست یافتند.

در پایان این داستان نیز الیزابت پس از دست‌وپنجه نرم کردن با یک اتفاق ناامیدکننده و رنج‌آور تلاش می‌کند تا با کمک کردن به بچه‌ها در هر کاری اشتباه خود را جبران کند و بالاخره، به عنوان مبصر انتخاب می‌شود و خواننده او را درحالی که پشت میز مبصرها نشسته و در رؤیای ماجراهای فوق‌العاده‌ی ترم بعد است، رها می‌کند.

«شروترترین دختر مدرسه مبصر می‌شود» عنوان کتاب بعدی انید بلایتون است که در این کتاب، الیزابت آلن مبصر شده است، ولی جایگاه خود را در خطر می‌بیند و با کارهایش باعث می‌شود جایگاه خود را از دست بدهد.

بی‌نوشت‌ها:

- تهران: چشمه، چاپ دوم ۱۳۸۴. ص ۸.
- 10 - همان، ۱۱.
- 11 - همان، ۹۶.
- 1 - وارگاس یوسا، ماریو. چرا ادبیات؟. ترجمه‌ی عبدالله کوثری. تهران: لوح‌فکر، چاپ سوم. بهار ۱۳۸۷. صفحه‌ی ۲۵.
- 2 - همان.
- 3 - همان.
- 12 - Whyteleafe
- 4 - Enid Mary Blyton
- 5 - کتاب‌های سارا
- 6 - Costa book awards
- 7 - این کتاب را واحد کتاب‌های کودکان و نوجوانان نشر چشمه؛ کتاب و توشه با ترجمه‌ی «آبتین گلکار» به نام «شروترترین دختر مدرسه» در سال ۱۳۸۲ منتشر کرده است و در سال ۱۳۸۱ هم با عنوان «شیطون‌ترین دختر مدرسه» با ترجمه‌ی «همایون پاشا صوفی» توسط شهر کتاب؛ هرمس منتشر شده است.
- 8 - از مجموعه‌ی «شروترترین دختر مدرسه» تاکنون ده جلد کتاب - ۸ منتشر شده است که چهار جلد اول آن به نام‌های شروترترین دختر مدرسه، شروترترین دختر مدرسه دوباره بازمی‌گردد، شروترترین دختر مدرسه مبصر می‌شود و شروترترین دختر مدرسه این‌جاست را انید امتیاز آثار Anne Digby، بلایتون نوشته است. پس از مرگ او بلایتون را خریداری کرد و ماجراهای تازه‌ی «الیزابت آلن» را ادامه داد. شش کتاب دیگر از این مجموعه را منتشر کرد که عبارت‌اند از:
- The Naughtiest Girl Keeps a Secret (1999)
- The Naughtiest Girl Helps a Friend (1999)
- The Naughtiest Girl Saves the Day (2000)
- Well Done, the Naughtiest Girl! (2000)
- The Naughtiest Girl Wants to Win (2001)
- The Naughtiest Girl Marches On (2001)
- 9 - بلایتون، انید. شروترترین دختر مدرسه. ترجمه‌ی آبتین گلکار.
- 13 - شروترترین دختر مدرسه.
- 14 - همان، ۶۶.
- 15 - همان.
- 16 - روسو، ژان ژاک. امیل یا آموزش و پرورش. ترجمه‌ی منوچهر کیا. تهران: انتشارات گنجینه، چاپ هفتم ۱۳۷۱. صفحه‌ی ۴۲.
- 17 - شروترترین دختر مدرسه. ص ۷۳.
- 18 - همان.
- 19 - امیل یا آموزش و پرورش، ص ۱۱۳.
- 20 - همان، ۴۴.
- 21 - شروترترین دختر مدرسه دوباره بازمی‌گردد؛ ص ۳۱.
- 22 - همان، ۳۱.
- 23 - همان، ۳۲.
- 24 - همان، ۲۴.
- 25 - همان، ۲۵.
- 26 - همان، ۳۴.
- 27 - همان، ۱۲۹.
- 28 - همان، ۱۳۰.
- 29 - همان، ۷۱.
- 30 - همان، ۷۲.
- 31 - همان، ۷۲.
- 32 - همان، ۷۴.
- 33 - همان، ۷۴.